

نشانه‌های ایرانی

در

حکایت خلیفه حاکم

و

معتقدات دینی طایفه دروز

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات
پرتال جامع علوم انسانی

از

عباس آگاهی

(دکتر در تاریخ)



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

نشانه های ایرانی

در حکایت خلیفه حاکم و معتقدات دینی طایفه دروز

ضمن مطالعه سفرنامه‌ای از ژرار دو نروال نویسنده قرن نوزدهم فرانسوی، که حاوی یادداشت‌ها و خاطرات نویسنده از کشورهای خاور نزدیک است، با اشارات و نام‌هایی برخورد کردم که بتمدن و فرهنگ ایرانی مربوط است و کنجکاوی خواننده را برمی‌انگیزد. از آن جمله بود نام سلمان فارسی که طایفه دروز مقامی بسیار شامخ در سلسله مراتب آئینی خود برای او قائل هستند. ابتدا بتصور اینکه وفاداری سلمان فارسی نسبت به پیامبر اکرم (ص) موجب قرب او نزد طایفه دروز شده است، این اشاره را عادی تلقی کردم و چون دایرةالمعارف‌ها و فرهنگ‌های موجود اطلاعاتی کافی و جامع - آنگونه که من انتظار داشتم - در اختیار نمی‌گذاشتند بر آن شدم تا درین زمینه اندکی بیشتر جستجو کنم و به نتایجی دست یافتم که برایم تازگی داشت و درست در جهت مقابل تصورات ابتدائی‌ام بود. از مجموع این یادداشتها مقاله زیر را تهیه کردم که کنجکاوی آن دسته از خوانندگانی را که علاقمند باین رشته از مطالعات میباشند بر خواهد انگیزد و موجب خواهد شد تا جستجوهای تازه‌ای با تکیه بمنابع موجود در شرق در باره قوم و آئین دروز بعمل آید. زیرا کلیه

منابعی که با کمک آنها این مقاله نوشته شده است متعلق به مؤلفین غربی است و یقیناً نیازمند بمقابله با منابع شرقی میباشد .

درباره فرقه مذهبی دروز ، اعتقادات آنان و مؤسس یا مؤسسين این آئین دایرةالمعارف ها اطلاعاتی متفاوت در اختیار میگذارند . دایرةالمعارف لاروس ایشان را مسلمان و از اسماعیلیون افراطی میخواند و الدرازی را پیامبر الوهیت خلیفه الحاکم بامرالله میداند؛ دایرةالمعارف آمریکانا حمزة بن علی را پایه گذار اصلی مذهب دروز معرفی میکند . دایرةالمعارف شهرز مینویسد که **درازی** اقوام ایرانی و عرب ساکن در جنوب لبنان را بآئین خود آورد . دایرةالمعارف بریتانیکا علاوه بر پاره ای از مطالب مذکور فوق اشاره میکند که ایشان را گوساله پرست نیز خوانده اند . دایرةالمعارف اسلامی اطلاعات جامع تری با تکیه بمرورخین عرب ارائه میدهد و حمزة بن علی بن احمد معروف به السوزنی را بنیان گذار آئین دروز میخواند و سوزنی را ایرانی معرفی مینماید .

در فرهنگ اعلام دکترمعین ذیل کلمه دروز مینخوانیم: «فرقه ای مذهبی که «درزی» آنرا در سال ۱۰۱۲ میلادی تأسیس کرد . این مذهب مدتی در سوریه . . . و لبنان رواج داشت . دروز در قرن ششم هجری در لبنان توطن کردند . . . » و در مورد «درزی» که مؤسس این فرقه باشد در همین مرجع آمده است: «درزی یکی از داعیان باطنیه و از یاران الحاکم بامرالله خلیفه فاطمی . . . است وی رساله ای نوشت که در آن مدعی بود روح آدم بعلی (ع) بن ابیطالب و سپس به الحاکم حلول کرده است . مردم قاهره براو شوریدند و الحاکم درزی را بسوی شام فرستاد . وی در لبنان و سوریه اقامت گزید و بانتشار مذهب خویش پرداخت . . . »

علاوه بر این اختلاف نظرها درباره این فرقه مذهبی و مؤسسین آن، افسانه‌ها و خرافه‌های فراوانی نیز در اطراف معتقدات این فرقه موجود است که تشخیص درست را از نادرست قدری دشوار میکند. مثلاً علاوه بر پرستش گوساله که ذکر آن در بالا رفت در مراجعی قدیمی‌تر و حتی فرهنگ‌های جدید اغلب اشاره رفته‌است که قوم دروز نزدیکی با محارم را آزاد میدانند و ازدواج پدر با دختر یا خواهر با برادر در میان ایشان رواج دارد، هرچند معتقدین باین آئین شدیداً این مطالب را نفی کرده باشند.

این آمیختگی افسانه بواقعیت نگارنده را بر آن داشت تا بکمک یادداشتهای مختصری که از مراجع اروپائی در اختیار داشت سهم افسانه و واقعیت را تا آنجا که در بضاعت اوست معین کند. بویژه اینکه در مبداء این حکایات و واقعیات نشانه‌هایی بچشم میخورد که ناشی از تمدن و فرهنگ قوم ایرانی است.

باین منظور در مقاله‌ای که از نظر خواهد گذشت ابتدا بذکر حکایت خلیفه حاکم که حاوی منشاء افسانه و برخی اشارات صحیح تاریخی است خواهیم پرداخت و آنگاه سعی خواهیم کرد تا واقعیت تاریخی را با تکیه بمنابع غربی معین کنیم. ناگفته نگذاریم که در اواخر قرن هیجدهم میلادی اطلاعات اروپائیان درباره قوم دروز بسیار وسیع بوده و حدود یکصد و بیست نسخه خطی از رسالات دینی این طایفه در کتابخانه‌های اروپا وجود داشته است. باین ترتیب مطالعاتی که اروپائیان درین زمینه داشته‌اند نمیتواند خالی از اهمیت باشد.

حکایت خلیفه حاکم

حکایت خلیفه حاکم^۱ یکی از بخش‌های کتاب سیری در مشرق زمین^۲ ژرار دو نروال^۳ را تشکیل میدهد. این کتاب در میان آثار منظوم و منثور نروال دارای مقامی شامخ است^۴ و از دیدگاه ادبی کلیدی است که گوشه‌های مخفی روح نروال را بر ما می‌گشاید^۵ اما این وجه از کتاب مورد توجه این مطالعه نیست بلکه همانگونه

۱ - Histoire du Calif Hakem. حکایت خلیفه حاکم در بخش سوم از جلد دوم سیری در مشرق زمین یافت میشود.

۲ - Voyage en Orient که درین جا «سیری در مشرق زمین» ترجمه شد، کتابی است که ژرار دو نروال بدنبال مسافرت خود بمصر و سوریه و لبنان و ترکیه برشته تحریر درآورده است. تاریخ انتشار این کتاب بطور کامل سال ۱۸۵۱ میباشد ولی متون تشکیل دهنده آن قبلاً بین سالهای ۱۸۴۰ و ۱۸۵۰ نوشته شده است و جداگانه در مجلات ادبی وقت بچاپ رسیده است.

۳ - Gérard Labrunie معروف به Gérard de Nerval در سال ۱۸۰۸ در پاریس متولد شده است و در سحرگاه روز ۲۶ ژانویه ۱۸۵۵ او را به نرده کوچه لای ای لانترن La Vieille Lanterne حلق‌آویخته یافته‌اند. نروال از سلامت روح و اندیشه برخوردار نبوده و گاهی از «تب» های شدیدی رنج میبرده که او را ناچار باقامت در بیمارستان امراض روانی میکرده است. از نروال آثار ادبی ارزشمندی باقی است که نام او را در ادبیات قرن نوزدهم فرانسه پسرآوازه کرده است.

۴ - حکایت خلیفه حاکم اخیراً همراه با دو حکایت دیگر مأخوذ از همین کتاب از متن فرانسه بزبان انگلیسی نیز ترجمه شده است. ترجمه انگلیسی این حکایت تحت عنوان Journey to the Orient توسط نرمان گلاس Norman Glass در لندن بسال ۱۹۷۲ بطبع رسیده است و حاوی «حکایت خلیفه حاکم»، حکایت «زیتنبیا» و «ملکه صبا» و سلیمان پادشاه دیوان» است.

۵ - در جریان خلاصه‌ای که از حکایت خلیفه حاکم ارائه خواهد شد گوشه‌هایی که از نظر روانی‌روشن کننده شخصیت ژرار دو نروال است در زیر نویس مشخص خواهد شد.

کتابخانه مدرسه لایسنس

که از عنوان این مقاله برمیآید هدف ما تعقیب و تعیین نشانه های ایرانی در خلال متن حکایت خلیفه حاکم و روبرو کردن آنها با واقعیات تاریخی است.

کتاب سیری در مشرق زمین گزارش مسافرت نروال باروپای مرکزی، مصر و لبنان و سوریه و ترکیه است. هنگام اقامت در لبنان نروال بعللی که ذکر آنها ما را از مبحث خود دور میکند بدیدن یکی از شیوخ دروز که بعلت عدم پرداخت مالیات در بازداشت بسر میبرد موفق میشود و چون علاقمند است تا با معتقدات دینی و آئین طایفه دروز آشنائی بیشتری حاصل کند، از شیخ میخواهد تا در مورد مبداء اعتقادات طایفه خود اطلاعاتی در اختیار او بگذارد. شیخ دروز حکایت خلیفه حاکم را که بزعم دروزها مبین آخرین تجلی ذات باریتعالی و مبداء اعتقادات ایشان است تعریف میکند. این حکایت را نروال باشیوه خاص ادبی خود عرضه مینماید^۶ و برای بیان آن از صحنه سازی های خاص ادبی خودداری نمیکند. نروال قبل از نگارش این حکایت مطالعه گسترده ای در باره موضوع داشته است و آثار کلیه نویسندگانی را که قبل از او از این سرزمین ها بازدید کرده اند مورد بررسی دقیق قرار داده است^۷ باین سبب نوشته او

۶ - شیوه نروال در حکایت خاطرات سفر بگونه ای است که اغلب مفهوم دقیق و واقعی را بحکایت افسانه هائی که ازین جا و آنجا جمع آوری کرده است میآمیزد و بآنها تصاویری که شبیه برویای عالم بیداری است اضافه میکند. مسافرت بمشرق زمین پیش از پیش ذهن او را بسوی آداب و رسوم مذهبی ناشناخته و پندارهای اسرارآمیز کشانیده است.

۷ - نروال در قسمتی از کتاب خود که میتوان آنرا بعنوان مقدمه ای بر حکایت خلیفه حاکم تلقی کرد صریحاً اشاره میکند که با آثار نی بوئر Niebuhr ، ولند Volney و ساسی Sacy آشنائی دارد و آنچه این نویسندگان درباره اعتقادات طایفه دروز نوشته اند مطالعه کرده است. ر. ج جلد دوم از سیری در مشرق زمین چاپ ژولیار پاریس ۱۹۶۴ ص. ۶۱ بیشتر اشارات تاریخی نروال از کتاب برگزیده آثار نویسندگان عرب (Chrestomatie arabe) و تفسیر مذهب دروز (Exposé de la religion des Druzes) گرفته شده است که اثر سیلوستر دوساسی میباشد.

خالی از اشارات تاریخی واقعی نیست و همین موضوع مارا بر آن میدارد تا در اطراف این حکایت تعمق بیشتری کنیم و آنرا سرآغاز این مطالعه قرار دهیم.

اینک خلاصه حکایت خلیفه حاکم که بادعای نروال یکی از شیوخ در روز بنام شیخ سعید اسشرازی^۸ در زندان دولتی بیروت برای او حکایت کرده است.

در طرف راست ساحل رود نیل دهکده کوچکی بود که قسمت بزرگی از ساکنان آنرا طایفه صابئان^۹ تشکیل میدادند. در این دهکده مهمانسرائی وجود داشت که در کنار رود بنا شده بود و آن دسته از کفار که دستورات دینی را نادیده می گرفتند برای سرمست شدن از باده و سایر مخدرات بآنجا روی می آوردند. شبی زورقی بپای ایوان این مهمانسرا که پایه های آن در رود نیل قرار داشت نزدیک شد و جوانی از آن بیرون آمد و بداخل مهمانسرا شد. در همین اثنا از در مقابل مردی که لباسی تیره بتن داشت و برخلاف آداب و رسوم موهای

۸ - Sheik Seid Eschérazy

۹ - Sabéan صابئان . یکی از محققینی که درباره حکایت خلیفه حاکم اطلاعات جامعی در اختیار ما میگذارد اوربان Auriant نام دارد که در سه مقاله مفصل خود که در سالهای ۱۹۴۹ و ۱۹۵۰ در مجله سنت های عامیانه Revue des Traditions Populaires منتشر کرده است دقیقاً اشارات تاریخی موجود در حکایت خلیفه حاکم را مورد بررسی قرار داده است. بگفته همین شخص منظور نروال از کلمه صابئان فرقه اسماعیلیه میباشد. زیرا فرقه صابئان در ایام وقوع این حکایت در مصر وجود نداشته اند. (ر ج بیادداشت صفحه های ۱۳۳۸ و بعد از آثار نروال چاپ پلیاد جلد دوم ۱۹۵۶).

اما خود کلمه صابئان بفرقه ای مذهبی اطلاق میشود که بنامهای صاباة البطائح، ماندائی، معتسله و ناصوری نیز نامیده شده اند. ذیل کلمه صابئان در فرهنگ اعلام معین اطلاعات بیشتری میتوان یافت.

بلندش را دردستار سفیدی پوشیده بود و وارد محفل شد و در گوشه ای جای گرفت. بزودی مستی همه افراد حاضر در مجلس را فرا گرفت و دیگر کسی توجهی بلباسهای زنده مرد اخیر الذکر نکرد. اما خطوط چهره این مرد علیرغم لباس ظاهرش حاکی از بزرگی نژاد و نجابت او بود.^{۱۰}

مرد جوانی که بازورق آمده بود و یوسف نامیده میشد ناگهان نسبت بمرد ناشناس علاقه ای توصیف نشدنی احساس کرد و باو نزدیک شد و از معجونی سبز رنگ که باحشیش درست شده بود باو تعارف کرد. مرد بیگانه ابتدا از صرف این معجون ممنوع خودداری کرد اما باصرار یوسف همراه با او مقداری از آن چشید و بزودی هردوی آنها تحت تأثیر این داروی شیطانی قرار گرفتند و دستخوش هیجانات خارق العاده شدند^{۱۱} و برای یکدیگر راز پنهانی خود را آشکار کردند.

یوسف آغاز بسخن کرد و گفت که او را رؤیائی است که پی در پی ظاهر میشود و صورت فرشته یا زنی بسیار زیبا بنخود میگیرد و در کنار او در میان زورق می نشیند و با او برآز و نیاز میپردازد. مرد بیگانه بنوبه خود اقرار کرد که او دلباخته خواهر خویشتن است ولی ازین سودا بهیچ وجه احساس پشیمانی نمیکند زیرا عشق او هیچیک از پلیدی های علائق زمینی را ندارد، بلکه محبتی است عمیق آنچنان

۱۰ - در واقع این شخص ناشناس همان خلیفه حاکم است و توضیحاتی که نروال درباره خطوط چهره او میدهد موافق با گفته مورخین عرب و مبین مطالعه قبلی نویسنده است.

۱۱ - بگفته «اوریان» حشیش دو قرن بعد از خلیفه حاکم بمصر وارد شده است. لهنذا بعید نیست که نروال از آن برای آماده ساختن شخصیت های حکایت به پرده برگرفتن از اسرار خود استفاده کرده باشد.

که «خداوند» میتواند آنرا احساس کند. ۱۲

در این هنگام پیرمردی وارد محفل شد و از صابئان دعوت کرد تا برای قربانی کردن خروسی در مقابل ابوالهول بپا خیزند. اما مرد بیگانه را ناگهان خشمی غریب فراگرفت و حاضران در محفل را کافر و نجس و ستایشگر بت خواند و هنگامیکه از او پرسیدند چه خداوندی را میپرستد پاسخ داد که او هیچکس را نمیپرستد زیرا وی خود خداوند است، خداوند یکتا و واقعی که سایرین سایه‌های او میباشند. ۱۳ صابئان بشنیدن این سخنان بمرد بیگانه حمله ور شدند. اما یوسف او را نجات داد و با زورق خود از مهلکه دور ساخت و مرد ناشناس برسم سپاسگزاری انگشتتری خود را بیوسف داد تا هرگاه نیازی با او داشته باشد با نشان دادن آن خود را معرفی کند.

چند روز بعد از این واقعه خلیفه الحاکم بامرالله از قصر خود خارج شد تا بر صدخانه رود. بعد از مطالعه صورت افلاک و اطمینان از اینکه هیچ خطری او را تهدید نمیکند، لباس برده‌ای بتن کرد و با تغییر شکل مختصری بهمان شیوه که بمحفل صائبان رفته بود، بمیان مردم شهر رفت تا از نزدیک با گرفتاریهای آنها آشنائی پیدا کند. حین این گردش متوجه شد که مردم از کمبود غله و آذوقه شکایت دارند و بیم قحطی همه را فرا گرفته است. درین اثنا پیرمردی که لباس اهالی سوریه را بتن داشت باو نزدیک شد و گفت: «خداوندگارا چرا

۱۲- چون خلیفه الحاکم بامرالله بعدها ادعای الوهیت میکند نروال ذهن

خواننده را از هم اکنون متوجه این موضوع مینماید.

۱۳- از نظر تاریخی ادعای الوهیت خلیفه الحاکم بامرالله متعلق به سالهای

۴۰۷ یا ۴۰۸ هجری است و حکایت نروال باید متعلق بسال ۳۹۷ هجری باشد.

بعداً مفصلاً درین باره خواهیم گفت.

بمردم نان نمیدهی؟»^{۱۴} خلیفه از اینکه پیرمرد او را شناخته است متعجب شد اما شگفتی او هنگامی با آخرین درجه رسید که متوجه شد این شخص نابینا است.

خلیفه بقصر خود بازگشت و تغییر لباس داد و برای گوشمالی محتکرین و گرانفروشان بمیان مردم رفت و هنگامیکه دستور داد تا نانوائی را بجرم گران فروشی گردن زنند، یوسف از میان جمعیت ظاهر شد و انگشتی خلیفه را باو نشان داد و از او عفو نانوا را خواستار شد.

مجدداً خلیفه همراه یوسف بمحفل صابئان رفت و بعد از صرف معجون سکرآور بقصر خود بازگشت و این بار بسراغ شاهزاده خانم خواهر خود رفت و باو دستور داد تا خود را برای ازدواج با او آماده کند. شاهزاده خانم بعد از رفتن خلیفه ارجوان^{۱۵} وزیر را بحضور خواست و مآوقع را باو در میان گذاشت و ارجوان پیر از اینکه علاوه بر قحطی و کمبود آذوقه بلای دیگری تحت این شکل مملکت را تهدید میکند سخت در اندیشه فرورفت.

اما خلیفه بزرگان مملکت را بحضور طلبید و اعلام کرد که از کلیه منازل بزرگان قوم بازدید بعمل خواهد آورد تا محتکرین را گوشمالی دهد. عصر همانروز خلیفه بقول خود عمل کرد و گندم احتکار شده را در میان مردم توزیع نمود و سپس بمسجد رفت. ولی بمحض ورود بمسجد پیرمرد نابینا را بر فراز منبر دید که از او باسخنان «نام حاکم

۱۴ - لباس اهالی سوریه باین اعتبار که بعداً طایفه دروزکه اکثرآ درسوریه و لبنان زندگی میکردند خلیفه الحاکم بامرالله را عنوان خدائی دادند.

۱۵ - این شخص که نروال او را «ارجوان» میخواند درحقیقت «بارجوان» نام دارد و بگفته اوریان در واقع نه سال قبل از وقوع این حکایت بدستورخلیفه الحاکم بامرالله بقتل رسیده است.

در زمین و آسمان قرین آفرین باد» «ستایش جاویدان برخدای حی» استقبال کرد. مردم از شنیدن این سخنان بخشم درآمدند ولی هنگامی که دریافتند گوینده این عبارات مردی نابیناست او را بحال خود گذاشتند.

خلیفه متفکر به رصدخانه رفت و دریافت که از جانب «عباسیان» خطری مصر را تهدید میکند^{۱۶} آنگاه بمنظور اینکه لحظه‌ای در بی‌خبری فرو رود روانه محفل صابئان شد. یوسف وفادار در آنجا باستقبال خلیفه آمد و هر دو بمصرف معجون سکرآور پرداختند و هنگامی که این‌گیاه غدار در خلیفه اثر گذاشت ناگهان ارجوان وزیر همراه با قراولان وارد محفل شد تا کلیه متجاوزین بفرمان خلیفه را که مرتکب گناه استعمال حشیش و نوشابه‌های سکرآور و ممنوعه شده‌اند دستگیر کنند. خلیفه بخود آمد و سعی کرد خویشتن را معرفی کند اما ارجوان دستور داد تا این مرد دیوانه‌ای را که خود را خلیفه و امیر المؤمنین میخواند بر مریستان^{۱۷} یا دارالمجانین قاهره برده زندانی کنند.

روزی پزشک مریستان همراه با پزشک دیگری که ابن سینای بزرگ باشد^{۱۸} و برای بازدید مریستان بقاهره آمده بود بملاقات دیوانگان آمدند. «نام معروف ابن سینا پزشک دانشمند، استاد عالیقدر سلامت و زندگی انسانها - نامی که بعضی از مردم عادی آنرا بجای

۱۶ - دین‌جا نروال وارد جزئیاتی میشود که از نظر تاریخی اشتباه است. ذکر آنها ما را از هدف اصلی خود دور میکند.

۱۷ - Moriston. مریستان. نام محلی است که جهت نگهداری دیوانگان ساخته شده است و بنائی بسیار زیبا دارد.

۱۸ - ابوعلی سینا که متولد سال ۳۷۰ هجری است باید در ایام وقوع این حکایت بین ۲۰ تا ۳۰ سال داشته باشد.

جادوگری که قادر به بزرگترین افسونگری هاست میگرفتند - اثر عمیقی در روح حاکم باقی گذاشت. « ۱۹ امامت‌آصفانه ابن سینا نیز توجیهی بحال حاکم نکرد و خلیفه با سایر دیوانگان تنها ماند. ۲۰ وانگهی در میان آنها تنها حاکم واقعی نبود که خود را خلیفه و خداوند میدانست ، بلکه چندین نفر نیز چنین ادعائی داشتند و یکی از آنها تاجی را برای خود ساخته بود و فریاد میکشید که او قائم الزمان است و دیوانه دومی اعتراض میکرد که او قائم الزمان نیست بلکه طهمورث آخرین پادشاه فرشتگان سرکش و از نژاد دیوان میباشد ۲۱ که حضرت آدم یعنی همین دیوانه دوم او را در جزیره استراندید ۲۲ مغلوب کرده است .

بالاخره روزی مریستان مورد بازدید شاهزاده خانم خواهر خلیفه قرار گرفت و حاکم متوجه شد که ارجوان وزیر شخصی را که دارای شباهتی با اوست بجای وی گذاشته است تا کسی متوجه غیبت خلیفه

۱۹ - سیری در مشرق زمین جلد دوم ص ۳۳۱ .

۲۰ - این قسمت از حکایت توجه ما را بحالات خاص روانی نروال جلب

میکند .

۲۱ - هر بولو Herbelot در مقاله ای تحت عنوان «کیومرث» و ژیشان مینویسد طهمورث یا طهموراث پادشاه افسانه‌ای ایران است که لقب «دیوبند یافت یعنی فاتح و رام کننده دیوان» وی هنگامیکه دیوها را شکست میداد آنها را در مغاره‌های زیرزمینی زندانی میکرد. « ر ج به یادداشت صفحه ۱۳۴۲ آثار نروال .

۲۲ - Strendid منظور جزیره سراندیب Serendib واقع در سیلان است . بنا بر سنت‌های شرقی هنگامیکه خداوند آدم را از بهشت راند او را باین جزیره فرستاد . وانگهی بنا بر اعتقادات باستانی ایرانیان و اعراب زمین در دوره‌های طولانی پر از نژادهائی بوده است که قبل از آدم میزیسته‌اند و حضرت آدم آخرین پادشاه این غولان را مغلوب کرده است . ر ج همان مرجع صفحه ۱۳۴۲ . بعداً درین مقاله بموضوع ظهور حضرت آدم اشاره خواهد رفت .

نشود . ۲۳

رفته رفته خلیفه حاکم اعتماد دیوانگان وزندانانی را که در مجاورت آنها بودند بخود جلب کرد و بالاخره روزی خطاب بآنان باچنان حرارتی صحبت کرد که همگی تحت تأثیر سخنان او قرار گرفتند و دست بشورش زدند و درهای زندان و دارالمجانین را شکستند و خلیفه را سردست بلند کردند و فریاد زنان وارد مسجد و آنگاه کوچه و بازار شدند. خلیفه مردم را ترغیب کرد تا بانتقام از بدرفتاریهایی که با آنان شده بود شهر را بآتش بکشند. ۲۴ این آتش سوزی و خونریزی چندین روز ادامه پیدا کرد تا بالاخره مجدداً پیر مرد نابینا ظاهر شد و از خلیفه خواست تا بانهدام و خونریزی پایان بخشد.

سپس خلیفه فرامینی در جهت رفاه کلیه اتباع صادر کرد و مردم را در بپا داشتن آئین خاص مذهبی خود آزاد گذاشت ۲۵ و دستورداد تا «دارالحکمه» هائی بناکنند تا معتقدین بالوهیت او در آنجا گردهم آیند و به بحث و گفتگو پردازند. اما تعداد پیروان او در قاهره اندک ماند و اغلب مردم را عقیده بر این بود که در خاندان فاطمی چند تن از خلفا تا بآن هنگام دچار اینگونه اوهام شده اند .

۲۳ - در اننای این حکایت نروال از جوان را شخصی خدعه گر ، جاه طلب و مال دوست معرفی میکند . این موضوع از واقعیت تاریخی خیلی دور نیست و گویا «بارجوان» مکنث و ثروتی بی حساب اندوخته بوده است .

۲۴ - علت واقعی این آتش سوزی معلوم نیست و شاید افسانه‌ای بیش نباشد بهر حال مورخین از آن یاد کرده‌اند ولی تاریخ وقوع آن با زمان این حکایت وفق نمیدهد .

۲۵ - برخلاف آنچه نروال حکایت میکند، بعد ازین تاریخ بر اساس مورخینی که مورد مطالعه خود او بوده‌اند سختگیریهای خلیفه نسبت باقلیت‌های مذهبی بیشتر شده است .

مجدداً روزی خلیفه بقصر خواهرش رفت و تصمیم قدیمی را بازگو کرد و قرار گذاشت تا فردای آنروز خطبه عقد آنها در خفا خوانده شود. آنگاه شب هنگام بقصد مشورت با ستارگان از قصر خارج شد ولی هنگامیکه بقصر بازگشت با کمال تعجب در کنار خواهرش مردی را نشسته دید که بخود اوشباهت زیادی داشت و غرق در جواهرات سلطنتی بود. خلیفه خواست تا بجانب این شخص غاصب حمله ور شود اما احساس کرد که قدرتی فوق العاده او را فلج کرده است و یقین حاصل کرد که آن مرد همزاد یا فروهر خود اوست. ۲۶

آنگاه حاکم افسرده از قصر خارج شد و در کنار رود نیل بروی سکویی نشست. لحظه ای بعد در قصر باز شد و جوانی همراه بامردی قوی الجثه از سیاهان حبشی از قصر خارج شدند. این جوان همان یوسف بود و غلام حبشی و نامو د کرد که می خواهد او را گردن زند. اما بعد از آزمایش آمادگی کامل یوسف برای مرگ او را تنها گذاشت و دور شد. یوسف نزدیک خلیفه آمد و حکایت خود را بازگو کرد و خلیفه متوجه شد که پریزاد رؤیاهای یوسف جز خواهر خود او نیست و

۲۶ - نروال کلمه فروهر را در آثار بارون دو بوک Baron de Bock بویژه در «مطالعه ای درباره تاریخ صابئان» یافته است و همیشه این کلمه را با اشتباه بجای همزاد استعمال میکند. در واقع مفهوم فروهر برای ایرانیان روشن است و بوک در کتاب یاد شده مینویسد: «فروهرها در آئین پارسیها بمعنی اولین مدل های موجودات میباشند که اورمزد برای جنگ با اهریمن آفرید. با ارزش ترین آنها بدیده اورمزد فروهر قانون و فروهر زرتشت است و فروهر زرتشت مسئول است تا با انتشار قانون افتخار خدایگان طبیعت را مستقر سازد؛ پارسیها معتقدند که پی آپی بکمک این فروهرها موجوداتی مختلف متعلق بعالم تن و روان که تشکیل دهنده دنیای اورمزد و بویژه ایران و دی هستند بوجود می آیند و بر این دنیای اورمزدی اهریمن ازواج خبیثی را بمقابله میفرستد که همانند خود اوتبه کار و فاسد هستند.» رج به یادداشت صفحه ۱۳۴۲ آثار نروال چاپ پلیاد.

خواهرش تصمیم دارد تا با یوسف ازدواج کند. ازین گذشته خلیفه شباهت زیادی میان چهره خود و چهره یوسف یافت ۲۷ و آزرده دل یوسف را ترك کرد و همراه با غلام و مستخدمی بر چهارپای خود سوار شد و راه رصدخانه را درپیش گرفت در راه چند سوار عرب از او كمك خواستند و خلیفه مستخدم خود را همراه آنان کرد تا بایشان احسان کنند. اما بجای اینکه برفراز کوهی که رصدخانه در آنجا قرار داشت بالا رود، راه گورستانی را که در مجاورت آنجا بود در پیش گرفت و در نزدیکی یکی از مقابر بناگاه سه ناشناس باخنجر باو حمله کردند. یکی از سه مرد ناشناس در نور مهتاب صورت حاکم را دید و او را باز شناخت و بجانب دو ناشناس دیگر حمله برد. اما بزودی در پشت سر خلیفه بزمین افتاد. غلام حاکم از قتلگاه فرار کرد تا رئیس قراولان را خبر اما هنگامیکه قراولان بمحل حادثه رسیدند جز لباسهای آغشته بخون خلیفه و چهارپای مجروح او چیز دیگری باز نیافتند.

در حقیقت شاهزاده خانم خواهر خلیفه که تصمیمات برادرش او را بخشم در آورده بود با دادن قول ازدواج بیوسف که نمیدانست خلیفه الحاکم بامرالله همان دوست شبهای بی خبری او در محفل صابئان است، او را وادار بقتل خلیفه کرد. یوسف همراه با دو غلام سر راه خلیفه کمین کردند ولی هنگامیکه او دوست خود را باز شناخت بدفاع از او پرداخت اما بدست دو غلام دیگر از پای درآمد.

این بود خلاصه حکایت خلیفه حاکم و شیخ در روز. در پایان حکایت

۲۷- نروال درینجا اشاراتی را که بعضی از مورخین در مورد زادگاه خلیفه و یوسف کرده اند بازگو میکند و چنین مستفاد میشود که هر دو نفر در محلی واحد بدنیا آمده اند و احتمالاً برادر یکدیگرند.

اضافه میکنند که باعتقاد ایشان حاکم درین واقعه بقتل نرسیده ، بلکه پیرمردی او را نجات داده است . اما چون خلیفه از سلطنت خسته شده بوده است ، گوشه عزلت انتخاب میکند و به تنظیم اصول آئین دین خود می پردازد^{۲۸} و بعد از او این اصول را شاگردش «حمزه» انتشار میدهد . هواخواهان حاکم بعد از مرگ او به لبنان مهاجرت میکنند و در آنجا تشکیل طایفه دروز را میدهند .

درین حکایت بر احوالی منشاء پاره ای از اعمال و کرداری را که بقوم دروز نسبت میدهند میتوان ملاحظه کرد : از آن جمله است نادیده گرفتن منع پاره ای از اطعمه و اشربه که در آئین اسلام ممنوع

۲۸- در روایت دیگری ازین حکایت که نروال قبل از چاپ کامل کتاب سیری در مشرق زمین در یکی از مجلات وقت منتشر کرده است ، وقایعی دیگر بقتل خلیفه الحاکم باهرالله میافزاید که خلاصه آن بقرار زیر است :

بعد از کشتار در گورستان دو غلامی که شاهزاده خانم اجیر کرده بود گریختند و پیرمردی که از آنجا میگذشت زخمهای حاکم و یوسف را مرحم نهاد و آنها را بمقبره دودمان فاطمه برد و در کنار یکدیگر قرار داد زیرا در واقع آنها نواده های معزالدین خلیفه فاطمی بودند . معزالدین هنوز در قید حیات بود و چون روزی هنگام ارتباط با روح خداوندی اطلاع یافته بود که خداوند بزودی تحت شکل یکی از نواده های او بروی زمین خواهد آمد ، تصمیم گرفت تا بکمک ابوعلی سینا پزشک معروف و مخصوص خود ، خویشتن را بی جان و مرده نشان دهد تا نواده های خود را در عمل ببیند و آن يك را که روح خداوندی در او حلول کرده است بجایگزینی خود منصوب سازد . چون اعمال عجیب و غریب حاکم را دید تصمیم گرفت که نواده دیگرش را برای سلطنت آماده سازد و باین جهت حادثه خونین گورستان را فراهم آورد . اما دو برادر درین واقعه فقط اندکی مجروح و بیهوش شدند و در مقبره خانوادگیشان بهوش آمدند . پدر بزرگشان نزد آنها آمد . حاکم اصول آئین خود را تشریح کرد . معزالدین و یوسف بشنیدن این سخنان بپای حاکم افتادند و باو ایمان آوردند . سپس حاکم راه بیان در پیش گرفت و اصول آئین خود را تنظیم کرد و بعد از او برادرش تحت نام «حمزه» این آئین را ترویج داد .

و مکروه شناخته شده است. سودای خلیفه حاکم بامرالله نسبت به—
خواهرش که مسئله ازدواج با محارم را مطرح میکند. اعمال و کردار
واقوال عجیب خلیفه که همگی در آئین دروز دارای معانی و مفاهیم
کنایه‌ای میباشند. آزاد گذاشتن فرق مختلف در پیا داشتن آئین خود
یا بعبارت دیگر عدم تعصب مذهبی که بصورت تقیه نزد طایفه دروز
جلوه کرده است و بالاخره تمام آنچه که نزد عوام بازگوکننده اصول
اعتقادات و منشاء آئین این قوم می باشد. وانگهی ذکر این
افسانه بویژه بما اجازه میدهد تا بعداً صحیح را از سقیم و حکایت
را از واقعیت تاریخی بهتر تشخیص دهیم.

نروال باین حکایت آنچه را که راجع بآئین دروز میدانسته اضافه
میکند و می نویسد: « . . . دروزها را اغلب با فیتاغورثیان،^{۲۹}
اسنیانها^{۳۰} و عرفای آغاز مسیحیت^{۳۱} مقایسه کرده‌اند و گوئی که
تامپلیدها،^{۳۲} رزکرواها^{۳۳} و فراماسون‌های جدید^{۳۴} از ایشان افکار

۲۹ - Pythagoricien منظور پیروان مکتب فلسفی فیتاغورث حکیم یونانی
است. تعالیم این حکیم جنبه رهبانیت و اسرار آمیز داشته است و پیروانش در
علوم و ریاضیات و نجوم مطالعاتی داشته‌اند. عقیده تناسخ روح و اینکه زندگانی
جسمانی فقط مرحله‌ای برای تطهیر روح است منسوب به فیتاغورث میباشد.

۳۰ - Esséniens - نام فرقه‌ای از یهودیان است که بصورت اشتراکی
میزبسته‌اند و از لذایذ روی گردان بوده‌اند و بویژه از ازدواج خودداری میکردند.
ایشان از خواندن خطبه روی گردان بودند و فقط از آشامیدنی‌ها با آب رفع عطش
میکردند. رج بفرهنگ بزرگ زبان فرانسه لیتره.

۳۱ - Gnostique عرفای قرون اولیه مسیحیت که برای نوشته‌های
مسیحیت و کلام مسیح معانی عرفانی و صوفیانه قائل بودند.

۳۲ - Templiers - نامی بود که بشوالیه‌های متعلق بفرقه‌ای مذهبی
و نظامی اطلاق میشد. این فرقه در سال ۱۸۱۲ بدنبال محاکمه‌ای پرنجبال قدغن
اعلام شد.

۳۳ - Rose-Croix - نام فرقه‌ای بوده است که بطور مخفیانه درابتدای
قرن ۱۷ میلادی در آلمان وجود داشته‌اند و دارای عقایدی عرفانی بوده‌اند.

۳۴ - Franc-Maçon - به فرقه‌ای اطلاق میشود که دارای حس همکاری
و همدردی با یکدیگرند و در قدیم بصورت مخفیانه میزیسته‌اند.

زیادی را بعاریت گرفته باشند . جای تردید نیست که مورخین ماجراهای جنگهای صلیبی اغلب آنها را با اسماعیلیون اشتباه کرده اند . اسماعیلیونی که یکی از شعب آنها معروف به حشیشیون^{۳۵} مدتها موجب وحشت کلیه پادشاهان دنیا بودند . اما حشیشیون در کردستان اقامت داشتند و شیخ الجبل^{۳۶} آنها هیچ رابطه ای با امیر کوهستان^{۳۷} در لبنان ندارد .»^{۳۸}

«... در واقع مسیح موعود یا منجی و فرستاده خداوند این آئین در حدود سال ۱۰۰۰ میلادی و چهار صد سال بعد از [حضرت] محمد [ص] ظهور کرده است . همانند مذهب ما [منظور مذهب نروال یا مسیحیت است] این مسیح موعود در جسم مردی حلول کرد...»^{۳۹} «... مردی

۳۵- حشیشیون بعنوان ترجمه کلمه فرانسوی Assassin اختیار شد . به یادداشت بعدی مراجعه فرمائید .

۳۶- نروال قطعاً اثر سیلوستر دوساسی Silvestre de Sacy تحت عنوان «یادداشتی درباره سلسله حشیشیون و مبداء نام ایشان» چاپ ۱۸۰۹ و اثر ژوزف دو هامر Joseph de Hammer تحت عنوان «تاریخ طایفه حشیشیون چاپ ۱۸۲۳» را مطالعه کرده است . در باره اسماعیلیون ایرانی کتب فراوانی نوشته شده است و کلمه آساسن Assassin «قاتل» از کلمه حشیشیون بمعنی استعمال کننده حشیش آمده است ، زیرا بقولی رؤسای این طایفه بپدائیان حشیش میدادند و به آنها بهشت وعده میکردند و از ایشان برای قتل افراد استفاده مینمودند . اسماعیلیون که ابتدا در مناطق کوهستانی ایران مستقر شده بودند (رودبار و الموت) بعدها قدرت خود را طی قرن دوازدهم میلادی تا سوریه گسترش دادند و درین سرزمین آنها قلاع فراوانی در اختیار گرفتند و سرکرده ایشان شیخ الجبل نامیده میشد . یادداشت صفحه ۱۳۳۷ جلد دوم از آثار نروال چاپ پلیداد .

۳۷- Prince de Montagne

۳۸- سیری در مشرق زمین .

۳۹- سیری در مشرق زمین .

که طبیعت برای ایفای چنین نقشی همه چیز را با و بارمغان داده بود...» ۴۰

«بزودی حاکم تحت شکل جدیدی ظهور خواهد کرد و همه جا تقدم قوم خویش را مستقر خواهد نمود. موعدی که کتب دروز برای بازگشت حاکم مقرر کرده اند هنگامی است که مسیحیان در مشرق زمین بر مسلمانان غلبه کنند.» ۴۱

نروال همچنین اضافه میکند که دروزها معتقد بوجود خدای واحدی هستند و این خداوند واحد همان «حاکم» است. اما این خداوند مانند بودای هندویان تحت اشکال مختلف در دنیا ظهور کرده است. وی ده بار در ده محل مختلف ظهور داشته است. ابتدا در هندوستان، بعدها در ایران، در یمن در تونس و نیز در جاهای دیگر. اما نام حاکم در آسمان «البار» ۴۲ است و بعد از او پنج وزیر یا وصی وجود دارند که مستقیماً از ذات الوهیت متصاعد میشوند و نام فرشته‌های آنها جبرئیل، میکائیل، اسرافیل، عزرائیل و متاترون (نام یکی از فرشتگان در آئین یهود) است و نام کنایه‌ای آنها عقل، نفس، کلام، سابق و تالی میباشد. سه وزیر یا وصی دیگر نیز موجود است که در مرتبه‌ای پایین‌تر قرار دارند و بنامهای کنایه‌ای الجد، الفتح و الخیال نامیده میشوند.

۴۰- همان مرجع. وانگهی نروال یقیناً در عالم تخیل و اندیشه سرنوشت خود را قابل تشبیه با سرنوشت خلیفه احساس میکرد است.

۴۱- همان مرجع. اشاره دیگری که میتواند مبین حس کینه و انتقام باشد و شاید بی‌ربطه با احساس ایرانیان که به آئین زرتشت وفادار مانده اند نبوده است. در متن مقاله باین موضوع اشاره خواهد رفت.

۴۲- Albar - البار. با الف و لام تعریف عربی از کلمه فارسی «باز». بعداً در متن مقاله درین باره سخن خواهیم گفت برای معانی این کلمه رج برهان قاطع بتصحیح شادروان محمد معین.

باین ترتیب وزیر یا وصی اول که ملقب به حمزه یا همان جبرئیل است تا بحال هفت بار ظهور کرده است. در ایام حضرت آدم بنام اسکانتیل^{۴۳} نامیده میشده است. بعدها فیثاغورث، داود، اسکوائیب^{۴۴} نام گرفته است. در ایام حضرت مسیح هم او مسیح موعود واقعی بوده است و بنام اله آزار^{۴۵} نامیده میشده است. در ایام حضرت محمد (ص) یاو نام سلمان فارسی میدادند و بالاخره تحت نام حمزه او پیامبر حاکم بوده است. حاکمی که خلیفه و خدا و بنیان گذار واقعی مذهب در روز می باشد.^{۴۶}

«... در روزها معتقدند که حواریون مسیح موعود دروغینی را به یهودیان تحویل دادند و او برای مخفی نگاه داشتن مسیح موعود واقعی خود را فدا کرده است. (حمزه) واقعی در میان شاگردان بوده و بنام اله آزار نامیده میشده است و افکار خود را آهسته به عیسی پسر یوسف میگفته است... در روزها اعتقاد مسلمانان را نیز می پذیرند ولی بدون [حضرت] محمد [ص]. باز همان حمزه است که تحت نام سلمان فارسی آئین جدید را بنیان گذاشته است...»^{۴۷}

وانگهی علاوه بر این فرشتگان آسمانی و نیکوگوهر موجودات تاریکی و ظلمات نیز در آئین طایفه دروز وجود دارند که نقشی مغایر و مقابل نقش فرشتگان روشنائی بازی میکنند و بنامهای ابلیس

۴۳ - Schantil

۴۴ - Scoib = شعیب ؟

۴۵ - Eléazar نامی است که بسیاری از شخصیت های تاریخی

یهود به آن نامیده میشده اند .

۴۶ - سیری در مشرق زمین .

۴۷ - همان مرجع : وانگهی کلیه این اطلاعات را نروال از کتاب بارون -

دوبوك گرفته است به یادداشت شماره ۲۶ رجوع شود .

یا مار متوزائل^{۴۸} پادشاه شهر غولها در دوره طوفان نوح، نمرود در ایام ابراهیم، فرعون در ایام موسی و بعدها آنتی اکوس^{۴۹} و هرود^{۵۰} و جباران غول آسای دیگر... نامیده میشده اند که همزمان با مسیح های موعود ظهور کرده اند تا با فرمانروائی خداوند مخالفت ورزند.

اهم افسانه و اشارات تاریخی که نروال در کتاب «سیری در مشرق زمین» می آورد باینجا ختم میشود. حال ببینیم واقعیت تاریخی کدام است و سهم حقیقی افسانه چیست.

چهره واقعی حاکم با تکیه بر شواهد تاریخی اندکی با تابلوئی که نروال از او برای ماترسیم کرده متفاوت است. در حقیقت خلیفه الحاکم بامرالله ششمین خلیفه از دودمان فاطمیه های مصر میباشد و طایفه دروز او را مسیح موعود خود میدانند. وی در طفولیت بخلافت رسید (در پایان قرن دهم میلادی یا ۳۸۶ هجری. بمحض جلوس بر مسند خلافت دستور داد تا نایب السلطنه «بارجوان» را گردن زنند^{۵۱} و بعد از معدوم ساختن این شخص که قدرت زیادی کسب کرده بود،

— ۴۸ — Methouzael

— ۴۹ — Antiochus نام یکی از فلاسفه قبل از میلاد مسیح است که استاد سیسرون نیز بوده است. اما شاید منظور نروال ازین کلمه آنکسی باشد که تحت عنوان آنتیوکوس یا آنتیوخوس از پادشاهان سلسله سلوکی است رج فرهنگ اعلام معین به همین ماده.

— ۵۰ — Hérod نام یکی از پادشاهان یهود است.

۵۱ — سیلوستر دوسماسی درین باب مینویسد: «در طفولیت خلیفه، بارجوان وزیر او را بنام مارمولک می نامید و حاکم که تصمیم بنا بودی او گرفته بود روزی برای او پیغام فرستاد که «مارمولک کوچک ازدهاشده است و ترا بحضور میخوانند.» بارجوان لرزان بدیدن خلیفه رفت و حاکم دستور داد تا سراو را از تن جدا کنند...» جلد اول از آئین دروز ... مقدمه ص CCXCII

خلیفه الحاکم بامر الله تحت تأثیر حالت جنون و دیوانگی خود بسلطنت ادامه داد و فرامین ضد و نقیض متعددی صادر کرد که گاهی در منع پاره ای از آشامیدنیمها و یا مواد دیگر بود و گاهی جنبه سخت گیری نسبت باقلیت های مذهبی یا نژادی ساکن در سرزمین تحت خلافت او داشت.^{۵۲} تا اینکه بالاخره این توهم در او ایجاد شد که روح خداوندی در جسم او حلول کرده است و دوتن از یاران او بنامهای درازی^{۵۳} و حمزه بانتشار این اعتقاد در میان مردم مصر پرداختند و از آنان خواستند تا خلیفه الحاکم بامر الله را پرستش کنند. هنگامیکه زنان مصر خواهر خلیفه را متهم باعمال خلاف اخلاق کردند، حاکم خشمگین دستور داد تا شهر را به آتش کشند و خواهر خود را سخت مورد سرزنش قرار داد. متعاقب این احوال خلیفه قسم یاد کرده تا او را از میان بردارد. باین منظور شخصی بنام شیخ یوسف پسر دواس را بانقشه خود آشنا کرد و باو وعده نمود که اگر خلیفه را نابود کند، بعقد وی در خواهد آمد و مقام والائی در حکومت مصر باو خواهد داد. یوسف دو غلام را اجیر کرد تا بر خلیفه حمله برده او را از پای در آورند

۵۲ - مسیحیان مجبور بودند در روی سینه خود صلیب چوبین بزرگی حمل کنند، یهودیان اجازه خروج از مساکن خود را نداشتند مگر اینکه گردن خود را در کنده عظیمی مقید سازند. گاهی خیالات عجیب دیگری باو دست میداد. مثلاً وقتی دستور داد تا کلیه سنگهای مصر را معدوم کنند، زنان را در منازل خودشان زندانی کرد، هر چند خود ادعای آشنائی با علم نجوم و ستاره شناسی داشت، ستاره شناسان و منجمین را مورد آزار و شکنجه قرار داد. گاهی هنگام راه پیمائیهای شبانه اش به بذل و بخشش های فراوانی میپرداخت. در ایام قحطی آنها را که غلات را انبار میکردند سخت گوشمالی میداد. بعدها در مورد آئین ها و مذاهب مختلف آزادمنشی زیادی از خود نشان داد.

۵۳ - مورخین عرب این نام را Al Darazi الدرازی نوشته اند که معرب کلمه درزی فارسی است. بعداً درین باره سخن خواهیم گفت.

و خواهر خلیفه که مرفقی بگرفتن انتقام خود شده بود، دستور داد تا یوسف و همدستانش را نیز نابود کنند. اما چون جسد حاکم که توسط خواهرش در خفا بخاک سپرده شده بود در محل حادثه پیدا نشد، بسیاری از مردم بمرگ او اعتقاد پیدا نکردند و طایفه در روز هنوز در انتظار بازگشت وی میباشند.^{۵۴}

اما در کتب و رسالات دینی دروز که سیلستر دوساسی خلاصه‌ای از آنها را در اثر یاد شده خود ارائه میدهد، در مورد خلیفه حاکم میخوانیم: «... مولای ما حاکم که نامش قرین افتخار باد پسر اسماعیل و از دودمان علی پسر ابوطالب است و مادرش از نژاد فاطمه و ملقب به زهرآه^{۵۵} دختر محمد پسر عبدالله میباشد. وی در مصر در شب پنجشنبه ۲۳ از ربیع الاول سال ۳۷۵ هجری دیده بجهان گشود.»^{۵۶} ازین گذشته پرستندگان خلیفه الحاکم بامرالله او را بنام الحاکم بذاته مینامند.^{۵۷} اما نام حاکم که باصطلاح مظهر تجلی ذات حق باشد، در آسمان چیز دیگری است و «البار» نامیده میشود. جای تردید نیست که کلمه البار همان «بار» فارسی است که الف و لام تعریف عربی به آن افزوده شده است و حتی در جاهای دیگر این کلمه را «الباری» نیز ذکر کرده‌اند که همان «باری» فارسی است که تحت

۵۴ - سیلستر دوساسی در جلد اول از «تفسیر مذهب دروز» تحت عنوان زندگانی خلیفه الحاکم بامرالله مفصلاً درین باره سخن میگوید.

۵۵ - عبارت عربی که سامی نقل میکند بقراو زیر است «میلاد مولانا الحاکم جل ذکره - مولانا الحاکم جل ذکره ابن اسمعیل من سلالة علی بن ابی طالب و امه من سلالة فاطمة الزهراء ابنة محمد بن عبدالله و ولد بمصر ...» ص ۲۲۹ جلد دوم از تفسیر مذهب دروز ...

۵۶ - همان مرجع ص ۲۳۰ از متن فرانسه.

۵۷ - همان مرجع.

اشکال «ذات باری» یا «باریتعالی» در فارسی امروزی استعمال دارد.^{۵۸} این مسئله در خور تعمق است که نام مشترکی برای ذات خداوندگار نزد طایفه دروز و ایرانیان وجود داشته باشد و میتواند مبین این باشد که تمدن ایرانی در مبداء این اعتقاد تأثیری مهم داشته است و ابداع کنندگان آن یا ایرانی و یا متأثر از فرهنگ و تمدن و اعتقادات ایرانیان قبل از اسلام بوده اند .

از حاکم یا «البار» که بگذریم بنام دیگری برخورد میکنیم که آن نیز فارسی است . اولین شخصی که ادعای الوهیت خلیفه حاکم را نموده است «الدرازی» یا «درازی» نامیده میشده که همان «درزی» فارسی بمعنی خیاط باشد. در فصل سوم کتاب «مسافرت به مصر و سوریه» اثر ولند^{۵۹} میخوانیم: «عقیده بخداوندی حاکم را پیامبری دروغین که از ایران بمصر آمده بود و بنام محمد بن اسماعیل معروف به الدرازی بود اشاعه داد، اما این پیامبر دروغین در شورش که در مصر اتفاق افتاد در مقابل روی حاکم در خون خود غلطید. ولی مرگ او و نابودی خود حاکم عقاید آنها را متوقف نکرد و یکی از پیروان محمد بن اسماعیل بنام حمزه پسر احمد باشاعه آن در مصر و فلسطین و سواحل سوریه... پرداخت و بعدها چون مورد تهاجم سایر مسلمانان قرار گرفتند بکوهستانهای لبنان گریختند.»^{۶۰}

در باره زندگانی این محمد بن اسماعیل یا درزی و اقامت او در مصر روایات مختلفی موجود است. آنچه بیشتر از همه مورد اطمینان بنظر میرسد اینست که او از داعیان باطنیه بوده و از ایران بمصر

۵۸ - به یادداشت شماره ۴۲ مراجعه فرمائید .

59— Volny: Voyage en Egypte et en Syrie, publié avec une introduction et des notes par Jean Gaulmier, Paris 1959, P 299

۶۰ - همان مرجع صفحه ۳۹۱ .

مسافرت کرده است. در دایرةالمعارف اسلامی از قول مورخ عرب نویری میخوانیم که درزی از بخارا بمصر آمده است و نام کوچک او انوشتکین بوده که نامی ترکی است، او بسال ۴۰۸ هجری بمصر آمد. در قاهره بخدمت خلیفه الحاکم بامراله درآمد و مورد احسان قرار گرفت ولی بعدها سعی کرد که جای «حمزه» را که عنوان «امام» داشته است بگیرد و گویا با پیروان خود در صدد آزار «حمزه» برآمده است. ۶۱ درزی اولین کسی بود که الوهیت حاکم را باز شناخت. بعقیده او عقل کل ابتدا در حضرت آدم حلول کرد و سپس در پیامبران دیگر و آنگاه در وجود علی (ع) و باز ماندگان خاندان او یعنی خلفای فاطمیه تظاهر نمود. درازی کتابی نوشت تا این عقیده را انتشار دهد و این کتاب را در مساجد قاهره قرائت میکرد و حاکم درین باره اعتراضی نمی نمود. اما خود این امر موجب شورش مردم شد. المعاسن یکی دیگر از مورخین عرب اضافه میکند که بعد ازین واقعه درزی بسوریه رفت و در آنجا آئین خود را بمردم کوه نشین آن سامان عرضه داشت. اما در جنگی که با ترکان کرد کشته شد.

در مورد مرگ درزی روایت دیگری متکی بر رسالات دروز وجود دارد و مبنی بر اینست که درزی بدستور حمزه از میان برداشته شد و بسیاری از یاران او نیز درین سرنوشت شریک او بودند. بهر تقدیر مرگ درزی مورد توجه این مقاله نیست بلکه مبداء و محیطی که در آن پرورش یافته برای مدارای اهمیت است و تردیدی نیست که این مبداء و محیط فلات ایران بوده است. میتوان تصور کرد که درزی داعی باطنی هنگام ورود بمصر با توجه بحالات روحی خلیفه الحاکم بامرالله و محیط جغرافیائی خاص مصر که اذهان مردم را

آماده برای پذیرش خلفا و پادشاهانی میکرده است که از قدرت مافوق بشری بهره مند باشند (معماری خارق العاده اهرام و ابوالهلول و معابد عظیم و مجسمه های خدایان و فراعنه قدیمی مصر و غیره . . .) بازیگرکی ازین موقعیت استفاده کرده باشد و مسئله الوهیت خلیفه الحاکم بامرالله را پیش کشیده باشد. و سرانجام نام خود را علیرغم حوادثی که اتفاق افتاده است بفرقه ای مذهبی داده باشد .

بهر حال درزی با شخص دیگری که حمزه نامیده میشده است و نزد خلیفه الحاکم بامرالله از مقام و منزلتی رفیع برخوردار بوده و حتی گفتیم که باعتباری عنوان «امام» داشته است، برخوردار پیداکرده و از حمزه نوشته هائی باقی است که درزی را «ابلیس» نامیده است. بنابراین بعد از درزی یا همطراز با او شخصیت مهم دیگر این آئین «حمزه» نام دارد و از قرار معلوم در تنظیم آئین دروز نقش حمزه از نقش درزی مهمتر بوده است و آنچه از رسالات و کتب دینی دروز باقی است اکثراً نوشته همین حمزه میباشد و هم اوست که عنوان پیامبری حاکم را دارا میباشد .

حال به بینیم حمزه در حقیقت کیست ؟

در پاره ای از دایرة المعارف ها که نام حمزه آمده است، او را ایرانی خوانده اند ۶۲ نویری او را اهل سوزان ۶۳ از بلاد ایران

۶۲ - دایرة المعارف بریتانیکا مینویسد : «حمزة بن علی بن احمد معروف به السوزنی (سوزن از بلاد ایران است) یکی از بنیان گذاران آئین دروز است . قبل از رسیدن او بمصر از زندگانی او خبری در دست نیست . وی مبلغ الوهیت حاکم شد و هنگامیکه این عقیده برای اولین بار در سال ۱۰۱۷ میلادی انتشار یافت مردم سخت برآشفتنند و حمزه بمدت دو سال در خفا زیست تا اینکه حاکم موفق شد با زور و قدرت خود این آئین را ترویج دهد.»

۶۳ - Zuzan یا Sawzan

میدانند. وی آئین خود را در سال ۶۴۰۸ هجری آشکار کرده است و این سال آغاز تقویم دروز و سال ظهور الوهیت حاکم است. بعد از انتشار آئین او در مصر آشوب شد و خلیفه مدتی او را تحت حمایت خود نگاهداری کرد. اما در مورد آنچه که بعد از سال ۴۱۱ هجری بسر حمزه آمده است اطلاع صحیحی در دست نیست.

حمزه در آئین دروز از مقامی ارجمند برخوردار است. او را قائم الزمان یا مقام آخرین حلول عقل کل دانسته‌اند و بنام الهادی نیز خوانده شده است. گفتیم که علاوه بر این القاب عنوان پیامبری خلیفه حاکم را نیز داراست. بعلاوه نام حمزه در آئین دروز داخل سلسله مراتبی بسیار پیچیده میشود که ذکر کامل آنها از حوصله این مقاله خارج است اما جهت اطلاع مختصری که در فهم موضوع مورد توجه ما نیز قابل اهمیت است اشاره کنیم که حمزه از بندو خلقت تا عصر ظهور آئین دروز هفت بار ۶۵ رجعت کرده است و در هر دوره تحت يك نام انسانی و يك نام کنایه‌ای نامیده میشود. دوران ظهور حمزه تحت نامهای انسانی بقرار زیر است:

۱- در ایام حضرت آدم او را اسکانتیل میخواندند.

۶۴ - بعضی از مورخین این تاریخ را ۴۱۰ هجری نوشته‌اند مانند نویری.
 ۶۵ - «عدد هفت نزد طایفه دروز نیز دارای ارزشی فوق العاده است. باعتقاد ایشان هر چیزی وقتی بعد هفت رسید پایان میپذیرد و باید مجدداً از اول شروع شود مانند هفت روز هفته، هفت آسمان، هفت زمین، هفت اقلیم و یا در چهره انسان هفت حفره موجود است، در آئین دروز هفت ناطق و هفت اساس وجود دارد و بین هر ناطق و ناطق بعدی هفت امام، خداوندگار ما (یعنی حاکم) قبل از ناپدید شدن بملت هفت سال جامه سیاه بتن داشته است و موهایش را بملت هفت سال کوتاه نکرده است و دستور داده است تا زنان بملت هفت سال در منازل خود باقی بمانند...» (سیلوستر دوساسی. همان مرجع صفحات ۳۸۴-۳۸۵) در مورد ناطق و اساس بعداً توضیح داده خواهد شد.

- ۲- در ایام حضرت نوح اورا فیثاغورث می‌گفتند .
 ۳- در ایام حضرت ابراهیم نام او داود بوده است .
 ۴- در ایام حضرت موسی نام او شعیب بوده است .
 ۵- در عهد حضرت عیسی او مسیح موعود واقعی بوده و بنام اله آزار نامیده میشده است .

۶- در ایام حضرت محمد (ص) او بنام سلمان فارسی خوانده میشده است .

۷- بالاخره تحت نام محمد بن اسماعیل او پیامبر حاکم بوده است .
 این پیامبران هفتگانه را ناطق نیز نام داده اند چون همراه خود کتاب قانون یا آئینی داشته اند و در کنار هر یک از ایشان پیامبر فرعی دیگری وجود داشته است که اساس نامیده میشده است، این پیامبران اخیرا صامت نیز میگویند زیرا آئین تازه ای ارائه نمیدهند بلکه همان آئینی را که پیامبر مافوق آنها آورده است ترویج میکنند . بین یک پیامبر ناطق و پیامبر ناطق دیگر هفت امام نیز وجود دارد که اولین آنها همان اساس یا صامت گفته میشود .^{۶۶} اما نام کنایه ای حمزه که اولین وزیر یا اولین وصی است عقل یا علت العلل^{۶۷} است

۶۶ - اطلاعاتی که درین پاراگراف آمده مأخوذ از کتاب فیلیپ هیتی تحت عنوان «مبداء طایفه دروز و آئین ایشان» میباشد . ص ۳۲ .

۶۷ - تقسیم بندی درجات مقدسین و صاحبان مقام در آئین دروز تا حدود بسیار زیادی متأثر از تقسیم بندی فرقه باطنیه میباشد . مثلا در ایام حاکم و پیامبر او حمزه درجاتی بشرح زیر وجود داشته است :

۱- وصی اول یا وزیر اول حمزه = عقل .

۲- وصی دوم یا وزیر دوم اسماعیل پسر محمد تمیمی = نفس .

۳- وصی سوم یا وزیر سوم ابو عبدالله محمد پسر واهب قریشی = کلام .

←

و عقل کل نیز نامیده میشود و همین عقل کل نیز نام اشاره‌ای پیامبران هفتگانه دیگر نیز هست .

باری باین ترتیب ملاحظه میشود که نه تنها حمزه بن علی بن احمد معروف به السوزنی ایرانی الاصل خواننده شده است بلکه

→

۴ - وصی چهارم یا وزیر چهارم ابوالخیر سلامه پسر عبدالوهاب ساموری = سابق .

۵ - وصی پنجم یا وزیر پنجم ابوالحسن علی پسر احمد سموکی ملقب به بهاءالدین = تالی .

در مورد بهاءالدین که وصی پنجم باشد و صاحب رسالات و کتب فراوانی در زمینه اعتقادات آئین دروز است گفته شده است که بعد از مرگ درزی باکمک حمزه ، اسماعیل تیمی ، سلامه سموری و محمد بن واهب در توسعه آئین دروز نقش مهمی ایفا کرده است . این پنج تن بناهای دیگری نیز تأمیده شده‌اند که بقرار زیر برشمرده میشود :

۱ - علت العلیل .

۲ - مشیت .

۳ - ناطق .

۴ - جناح یمین .

۵ - جناح یسار .

بعد ازین وصایا یاوزراء که مقام نخستین را در آئین دروز دارند وصایای دیگری

نیز وجود دارند که از نظر مقام در مرحله پائین تری قرار گرفته‌اند :

۱ - ایوب پسر علی یا الجعد که نام دیگر او داعی باشد .

۲ - رفاع پسر عبدالوارث یا الفتح که نام دیگر او ماذون باشد .

۳ - محسن پسر علی یا الخیال که نام دیگر او مکاسر یا نقیب باشد .

این تقسیم‌بندی اخیر بویژه کاملاً مطابق با تقسیم‌بندی فرقه باطنیه است :

«سمی الداعی الجعد لا نه جد فی طلب العلم من الامام وسمی الماذون فتحاً لا نه یفتح

باب العهد و الميثاق علی المستجبین وسمی المكاسر الخیال لا نه یلوح بعلمه و مکاسر ته

مثل الخیال اذا كان له التلویح بالكلام بغير کشف ولا تبعان.» (سیلوستر دوساسی،

ماخوذ از جلد دوم ص ۱۹) .

یکی دیگر از مقامات ارشد یا عقل‌های کل بنام سلمان فارسی نامیده می‌شده است که باعتقاد طایفه دروز ششمین تظاهر عقل کل در کالبد انسانی است .

نام سلمان فارسی در چند مورد در رسالات دروز بچشم می‌خورد. در قسمتی از رساله‌ای که گویا نوشته شخصی بنام بهاء‌الدین^{۶۷} است و بصورت سؤال و جواب تنظیم شده است در مقابل این سؤال که آیا در مورد انجیلی که در اختیار مسیحیان است چه باید اندیشید و درین باره چه باید دانست؟ پاسخ داده شده است که : انجیل واقعیت دارد و حاوی کلام واقعی مسیح موعود است که در ایام [حضرت] محمد [ص] بنام سلمان فارسی نامیده می‌شده است و همان حمزه پسر علی است. مسیح دروغین آنکسی است که از مریم تولد یافت زیرا او پسر یوسف است.^{۶۸}

علاوه بر این در دو محل دیگر از رسالات دروز بوضوح در مورد سلمان فارسی سخن رفته است بترجمه قسمتی از رساله دروز که سیلوستر دوساسی در اثر یادشده خود آورده است توجه کنیم .

«عقل عالم [عقل کل] درین ایام از شهرت فرزانی و صحت نظر فراوانی بهره‌مند بود و شیوخ کفار درین قرن با او مشورت می‌کردند و برای دریافت رهنمون با او مراجعت مینمودند. [حضرت] محمد [ص] با او رابطه‌ای نزدیک داشت زیرا همین عقل عالم بود که او را بزرگ کرد و پرورش داد. هم چنین اساس با او در رابطه بود زیرا او اساس را پرورش داد و بجز درین معنی، او نه پدر جسمانی تاطق و نه پدر جسمانی اساس بود. در واقع تاطق جسمانی در کوهستانهای سوریه

۶۸ - همان مرجع ص ۱۰۴ . ج ۲ .

بدنیا آمده بود و در میان کاروانها بزرگ شده بود و همیشه در سفر و در راه بود. باین ترتیب او بحجاز آمد و بمراقبت شترهائی که متعلق به ابوطالب بود پرداخت و در آغاز رابطه او با ابوطالب ازین جا ناشی شد (وباین جهت بود که او با ابوطالب همچون فردی از اعضای خانواده خود نگاه میکرد.) اما اساس درمکه متولد شده بود...»^{۶۹}

منظور از این قسمت از رساله اینست که در ایام حضرت محمد (ص) عقل کل در شخص ابوطالب ظهور کرده است که پدر حضرت علی (ع) باشد و عموی حضرت محمد (ص) و عقل کل تربیت حضرت محمد (ص) را بعد از مرگ پدر و پدر بزرگش بعهده داشته است.

باعتماد طایفه دروز و اینگونه که از رسالات آنان برمیآید ابوطالب بی گمان تنها شخصیتی نیست که عقل کل در ایام حضرت محمد (ص) در کالبد او تظاهر کرده است. زیرا در قسمتی از نوشته های حمزه دیده میشود که سلمان فارسی، یکی از اولین همراهان حضرت محمد (ص) نیز عقل کل بوده است. «حمزه در مورد یکی از سوره های قرآن مجید که حاوی رهنمون هائی است که لقمان به پسرش میدهد چنین میگوید: این قسمت [از قرآن مجید] حاوی گفتاری است که لقمان به پسر خود خطاب میکنند. اما آن هائی که چنین میگویند دروغ زنند و این سخنان را از هدف اصلی خود منحرف میکنند این کلام سابق است (نباید فراموش کرد که نام سابق اغلب به عقل کل نیز برمیگردد و این جا منظور همان عقل است...) که سلمان باشد: یعنی سلمان این سخنان را خطاب به ناطق که او پسر میخواند، ادا میکند. زیرا هم اوست که بناطق علم و حکمت را منتقل میکند. زیرا همه ناطقین و وصایا یا (اساسها) فرزندان سابق هستند، و او اولین

۶۹ - همان مرجع ص ۱۴۲ . ج ۲ .

عقل کل در شخص ابوطالب ظهور کرده است

چیزی است که بوجود آمد و هم اوست که سلمان نام دارد . ۷۰
 در جای دیگر از نوشته حمزه باز صحبت از سلمان فارسی است .
 اما این بار بعنوان وصی یا وزیر آئین موحدین ۷۱ بدون اینکه مرحله
 و مقام او را معین کند . «اما در مورد این نامها که متعلق و خاص
 و صایای آئین موحدین ، یعنی بزرگان این آئین میباشد (درمقابل
 کلمه بزرگان پنج نقطه سیاه وجود دارد) قوانین دروغین نیز این
 نامها را بخود گرفته اند و خود را با آنها تشبیه کرده اند (پنج نقطه
 قرمز) و باخشونت شخصیت و مقام آنها را تا فرمان مشخص غصب
 کرده اند (زمان ظهور آئین موحدین) . همانطور که سلمان فارسی که
 براو آفرین خداوندگار ما یاد خطاب بنطاق و اساس این سخنان را
 گفت . کردیو بکردیو وحق میزه بتوردیو* که درلسان عرب باین
 معنی است : بشما تعلیم داده شد و شما تعلیم یافتید تا اینکه شما در
 مقامی والاتر از آنکسی که استاد اشیاء است قرار گرفتید (مقام :
 منظور از مقام وحدت شکل انسانی است که تحت آن خداوندگار ما
 ظهور یافته است) : شما خود را در ردیف دوستان وفادار او قرار
 دادید (پنج نقطه قرمز) و ادعای مقامی را کردید که به آن هیچگونه
 حقی نداشتید . (منظور ازین مقام که و صایای آئین دروغین به آن
 ادعا کردند ، این است که آنها ادعا نمودند که و صایای حقیقی
 میباشدند) . « ۷۲

کتابخانه مدرسه نیشابور

آنگاه سیلستر دو ساسی اضافه میکند که بزعم او ظهور عقل
 در ایام حضرت محمد (ص) تحت شکل ابوطالب و سلمان فارسی

۷۰ - همان مرجع ص ۱۴۲ . ج ۲ .

۷۱ - طایفه دروز خود را موحدین یا یکتاپرست میخوانند .

۷۲ - سیلستر دو ساسی همان مرجع ص ۱۴۳ . ج ۲ .

* Kordio b:kordio ouadakki mizatin bitordio.

از نظر تاریخی هیچگونه مغایرتی ندارد، زیرا ابوطالب در دهمین سال رسالت حضرت محمد (ص) وفات یافت یعنی سه سال قبل از هجرت و سلمان در سال ۳۵ هجری فوت کرده است. ۲۳ بهرحال این موضوع میرساند که حمزه نسبت به تاریخ وفات ابوطالب و سلمان فارسی بدون اطلاع نبوده است. ۲۴ مجدداً از قلم سیلواستر دوساسی اضافه کنیم که: «سلمان بنده آزاد شده [حضرت] محمد [ص] و اصلاً ایرانی بود. بنابراین بعید نیست که کلماتی که حمزه باو اسناد میدهد ایرانی باشد. اما بجز دو کلمه و حق منیزة که عربی است و میتواند بمعنی حقوق مسلم و برتر باشد سایر کلمات را من نمیشناسم. حال خواه این کلمات متعلق به لهجه‌های قدیمی باشد که بر ما شناخته نیست و خواه اینکه ناسخین آنها را تغییر شکل و ماهیت داده باشند.» ۲۵

علاوه بر اینها عقل کل بعدها نیز در کالبد شخص دیگری بنام قارون ظهور کرده است که او نیز با تکیه به نوشته‌های رسالات دروز ایرانی بوده و در مرتبه دعوت مقامی بلند داشته است. ۲۶ اما اشاراتی که دارای مبدأ ایرانی هستند منحصراً به ظهور عقل کل در کالبد سلمان فارسی و یا قارون نیست بلکه در جای دیگر از رسالات دینی در روز میخوانیم که زادگاه فرشتگان ظلمات و تاریکی نیز ایران زمین بوده است. در قسمتی از رسالات دروز که در باره آغاز خلقت بشر سخن میرود میخوانیم که: «آدم الصفا در شهری از بلاد

۷۳ - همان مرجع ص ۱۴۳ و بعد ج ۲ .

۷۴ - هر بولو مرگ سلمان را ۳۵ هجری مینویسد اما المحاسن مرگ او

را بسال ۲۳ هجری قید کرده است .

۷۵ - سیلواستر دوساسی همان مرجع صفحه ۱۴۳ و بعد ج ۲ .

۷۶ - همان مرجع ص ۱۴۵ ج ۲ .

هند متولد شد که بنام آدمینیا ۷۷ نامیده میشود. نام او اسکانتیل ۷۸ و نام پدرش دانیل ۷۹ بود. شغل او پزشکی بود، اما درحقیقت او بیاری آئین موحدین پزشک روان‌ها بود. وی که از زادگاهش خارج شده بود تا سرزمین یمن رفت و در شهری بنام صرنه ۸۰ که بحرایی به آن معجزه میگویند درآمد. چون دریافت که ساکنین این شهر مشرک هستند از آنها دعوت کرد تا به آئین موحدین و خداوندگار ما پیوندند و او را پرستش کنند. «... قسمتی از اهالی باین آئین گرویدند و قسمتی دیگر مشرک باقی ماندند. آنگاه مؤمنین از مشرکین دوری جستند و ابلیس در میان اجنه بشغل داعی اشتغال داشت و نام او حارت و نام پدرش طرماح بود. زادگاه او شهر اصفهان بود و در شهر معجزه زندگی میکرد نام یونانی اصفهان دمیر است...»

« هنگامیکه خداوندگار مالبار... آدم را فرستادیم لاکه یعنی بداعیان دستور داد تا او را پرستش کنند یعنی از او اطاعت نمایند. همه وصایا و داعیان اطاعت کردند بجز حارت پسر طرماح اصفهانی و در جای دیگر دنباله همین روایت: «... بنا بر این کلیه وصایا و داعیان از او [آدم] اطاعت کردند بجز حارت پسر طرماح اصفهانی و حارت از مقام وصی برکنار شد...» ۸۱

به این ترتیب ملاحظه میشود که در سلسله مراتب مقامات، چه

۷۷ - آدمینیا Adminia

۷۸ - Schatnil

۷۹ - Danil

۸۰ - Sirna = صرنه.

۸۱ - سیلوستر دوساسی همان مرجع صفحه ۱۲۲-۱۲۰ ج ۲.

آندسته از مقامات که متعلق بعالم فرشتگان پاکسرشت هستند و چه آندسته که بعالم ظلمات و ناپاکی متعلقند شخصیتها و مقامات ایرانی مقام و محل با اهمیتی دارند و فلات ایران زمین و حتی نقطه‌های مرکزی و شرقی آن صحنه ظهور آنها بوده است. بنا براین بجای تردید باقی نمی‌ماند که این تأثیر تمدن و فرهنگ ایرانی در معتقدات طایفه دروز دارای ریشه‌ای عمیق و قدیمی بوده و نقشی ای بسا اساسی ایفا نموده است. این تأثیر بهر صورت و شکلی که باشد یقیناً ناشی از اعتقادات و سنن ایرانی متعلق بقبل از ورود اسلام است. برخی از خاورشناسان معتقدند که عقاید مذهبی باستانی زرتشتیان در بوجود آمدن بعضی از آئین‌های منشعب از اسلام کمک بسیار کرده و سهم فراوان داشته است و شاید منبع ابتدائی آنها باشد. از قلم سیلوستر دوساسی نکات زیر بویژه قابل تعمق است:

«... در قسمتهای شرقی امپراطوری جانشینان [حضرت] محمد [ص] ما شاهد ظهور این اعتقادات میباشیم. درین نواحی پی‌درپی این اعتقادات ظهور کرده شکست میخورند و در واقع بمثابه اهرم‌هایی میباشند که متعصبین بخاندان علی [ع] از آن کمک میگرفتند تا استانهای دور افتاده و واقع در نواحی آسیا را به جنبش درآورند. پیروان قدیمی زرتشت که عادت داشتند در پادشاهان و روحانیون خود خداوندگار، ارواح آسمانی و یا خدایانی واقع در مرحله‌های پائین‌تر از سلسله مراتب را ببینند، براحتی در اولیاء آئین جدید پرستشی را که قبلاً از پادشاهان خود میکردند، منتقل نمودند. این شیوه وجود دو اصل، در مذهب دروز نیز یافت میشود. زیرا در آن رغبتی سرسخت وجود دارد که در مقابل عقل کل قرار گرفته است و همانند اهریمنی واقعی با مخلوق بلاواسطه خداوند

یعنی با اورمزد که منبع همه تیکی و همه دانش است ، در مخالفت می باشد ...» ۸۲

وانگهی این نزدیکی و تشابه بین آئین دروز و آئین های باستانی ایران بوضوح در رسالات مذهبی متعلق بطایفه دروز بچشم میخورد. در جایی از این رسالات هنگامیکه صحبت از تعلیم داعیان است میخوانیم: « هرگاه بایکی از معتقدین آئین زرتشت رو برو شدید ، عقاید او در اصل با عقاید شما مطابقت دارد ... در میان کلیه ملل زرتشتی ها و صابئان فرقه هائی هستند که عقایدشان بیشتر از سایرین بعقاید ما نزدیک است ، اما بعلمت عدم آشنائی کامل در عقاید ایشان اشتباهاتی وارد شده است .» ۸۳

و در جایی دیگر: «اگر بیکی از معتقدان طریقت مانوی برخورد کردید (و میدانید که این فرقه اصل و منبعی است که در مبداء اعتقادات شما قرار دارد) ...» ۸۴

اما در مورد اصل و منشاء خود طایفه دروز و اینکه از چه نژاد و تیره ای هستند و چگونه در نواحی کوهستانی لبنان و سوریه مستقر شده اند نیز اشاراتی وجود دارد که میتوان گمان برد این قوم دارای مبدائی ایرانی میباشند . فیلیپ هیتی که قبلا نیز از قلم او شواهدی

۸۲- همان مرجع صفحات ۲۶ و ۲۷ از جلد اول وانگهی در جای دیگر اشاره میکند که «عقیده بر وحدت الوهیت در (حضرت) علی (ع) و ائمه نژاد او ، اگر اشتباه نکنم اصل و مبداء خود را از نظام قدیمی اعتقادی پارسی ها میگیرد . اما اساس آئین تغییر کالبد ارواح و تناسخ باید با اعتقادات قدیمی ساکنین آسیای مرکزی مربوط شود . شاید مطالعه فلاسفه و کتب یونانی کمک کرده است تا این اعتقاد در میان مسلمانان رواج پیدا کند.» همان مرجع صفحه ۳۱ . جلد اول .

۸۳- همان مرجع صفحه CXIIX و بعد از مقدمه ج ۱ .

۸۴- همان مرجع صفحه CLII از مقدمه ج ۱ .

ذکر کردیم در کتاب خود تحت عنوان «مبدأ قوم دروز و آئین ایشان» این مسئله را عمیقاً مورد تحلیل قرار داده است و حتی شواهدی از قلم انسان شناسان ارائه میدهد که حاکی از این است که جمجمه دروزها دارای شکل و مختصات جمجمه سایر اعراب ساکن درین نواحی نیست. این قسمت از مطالعه هرچند دارای اهمیت بسیاری میباشد اما کمتر مورد توجه این مقاله است زیرا گمان میرود که در خاورمیانه و بویژه نواحی شرقی مدیترانه اختلاط نژادها بعدی باشد که کمتر بتوان باین گونه مطالعات تکیه کرد. اما درین که بسیاری از بزرگان و رؤسای قوم دروز ایرانی نژاد و کرد بوده اند جای تردیدی نیست. ^{۸۵} هیتی اضافه میکند: «از آنجا که دروزها اهل تقیه هستند بسیاری از خانواده های ایرانی نژاد و اکراد دروز خود را عرب معرفی کرده اند.»

از این گذشته «بسیاری از ایرانیان و اقوام نژاد ایرانی قبل از بوجود آمدن آئین دروز در سوریه اقامت داشتند و حتی بقولی معاویه در میان سایر خلفای اموی در مواقع مختلف بسیاری از ایرانیان و ساکنین بین النهرین را بنواحی بعلبک و حمص و صور نقل مکان داد، بخاطر اینکه ظاهراً جای رومیانی را که بعد از فتح مسلمانان عرب سوریه را تخلیه کرده بودند، پرکنند. بنا براین از نظر نژاد دروزها مردمی هستند که از اختلاط ایرانیان و عراقیان و اعرابی که تحت تأثیر تمدن و فرهنگ ایران، ایرانی شده بودند، بوجود آمده اند و باین ملاحظات آمادگی کامل برای قبول آئین دروز را داشته اند.» ^{۸۶} هیتی در همین کتاب در فصل دیگری تحت عنوان

۸۵ - هیتی همان مرجع صفحه ۱۸ و بعد.

۸۶ - همان مرجع صفحه ۱۸ و بعد.

تأثیر هند و ایرانی در اعتقاد به عودت مسیح موعود. باز دیگر بمبداء ایرانی اعتقادات قوم دروز اشاره میکند. ۸۷

اگر اشارات هیتی و مفروضات سیلوستر دوساسی بتواند مورد قبول قرار گیرد، بطور خلاصه میتوان گفت که قوم دروز که خود ایرانی و یا متأثر از تمدن و فرهنگ باستانی ایرانیان بوده اند، آمادگی فراوانی داشتند تا آئین جدیدی را که بدست ایرانیان دیگری تنظیم یافته بود پذیرا شوند، آئینی که خود اختلاطی بسیار پیچیده از اعتقادات باستانی هند و ایرانی و عرب و سامی و بالاخره یونانی است.

در باره آن قسمت از اعمال و سنن عامیانه که بقوم دروز اسناد داده میشود نیز میتوان اظهار نظر نمود. ولی درین جا باید تعمق بیشتری کرد. زیرا سخن از خرافه ها و اعتقاداتی است که گاهی شدیداً توسط قوم دروز نفی شده است. اما بعنوان مثال اگر موضوع ازدواج بین اعضای خانواده را در نظر بگیریم، یعنی امری که اسلام سخت آنرا منع کرده است، ملاحظه خواهیم کرد که این چنین ازدواجی در میان ایرانیان قبل از ظهور اسلام وجود داشته است و بویژه طبقه برتر اجتماع بمنظور در نیامیختن با سایرین و پاک نگاهداشتن دوده و خون خود به آن عمل میکرده اند. ۸۸

بمراحل در اطراف این قوم و اعتقادات ایشان اروپائیان بملاحظات سیاسی و اقتصادی و منافی که در خاور نزدیک داشته اند،

۸۷ - همان مرجع صفحات ۳۲ و بعد.

۸۸ - مراجعه شود به دایرةالمعارف بریتانیکا جلد ۲۳ صفحه ۱۰۱۲ بنقل

از هرودت: ازدواج همخون بین زرتشتیان در دوره هخامنشی رواج داشته است. هم چنین میتوان اطلاعات بیشتری با مراجعه به تاریخ «تمدن ایران ساسانی» تألیف سعید نفیسی از انتشارات دانشگاه تهران سال ۱۳۳۱ ص ۳۹ رجوع کرد. تحت عنوان خانواده و مالکیت مؤلف مذکور مینویسد: «موضوعی که در آن بحث کرده اند و برخی منکر شده اند اما اسنادی در برابر آن هست زناشوئی با نزدیکانست که در دین زرتشت اصطلاح خاصی برای آن هست و «خوتیک دس»

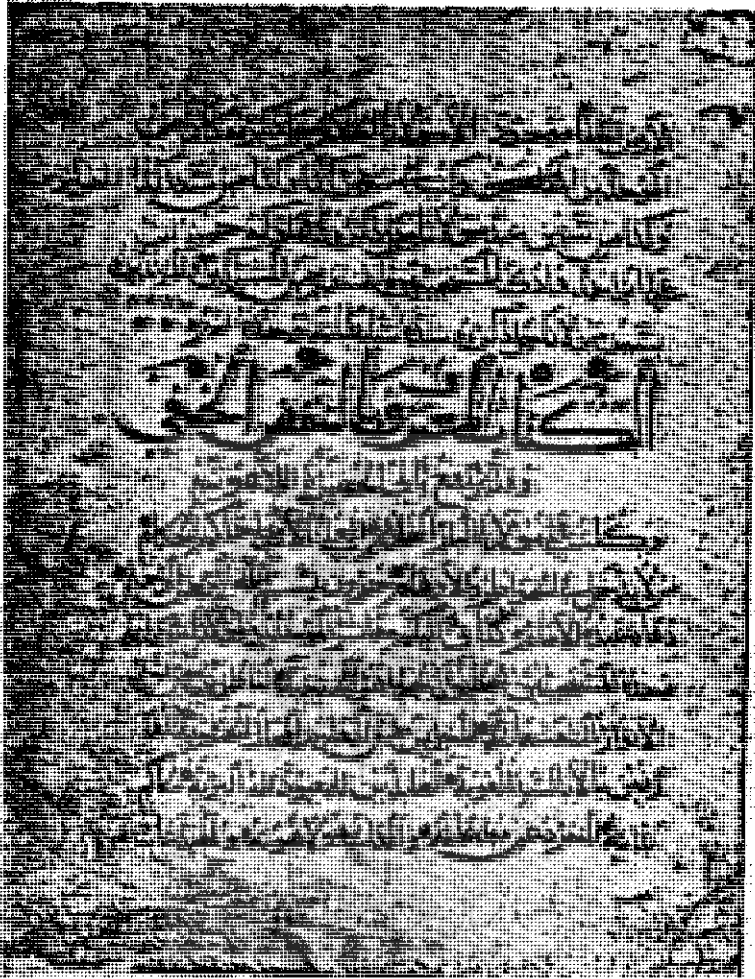


مطالعات گسترده و فراوانی کرده‌اند و همه جا از این قوم بعنوان اقلیتی که بر راحتی و طیب خاطر با اروپائیان همکاری داشته‌اند یاد شده است. امید اینکه این مقاله موجب شود تا مطالعاتی این بار با تکیه بر منابع ایرانی موجود در باره این قوم بعمل آید تا این آئین را که شاید بیشتر از آنچه تصور می‌رود متأثر از ادیان ایرانی باستانی باشد بهتر بشناسیم.

→ می‌گفتند. اینگونه از زناشویی در همه دینهای باستان بجز مذهب مصریان قدیم ممنوع بوده اما در اوستا و در کتابهای دینی پهلوی اشاراتی بروا بودن آن‌هست و حتی در کتاب «شایست لا شایست» که از کتابهای دینی است صریحاً گفته شده: «حوتیک دس کنهان بزرگ را از میان میبرد.» و در نظر گردآورندگان این کتاب يك كونه از عادت بوده است. شواهد تاریخی فراوان هم هست که برادر با خواهر با هم ازدواج کرده‌اند در کتاب دین کرت هم این نوع از زناشویی را باعث شکوه یزدانی و عبادتی تلقی کرده‌اند. شاید در نخست مراد از این حکم این بوده است که اگر زنی بشوئی نرود نزدیکانش جای شوهر او را بگیرند تا هیچ زنی بی‌سرپرست و بی‌یاور نماند و بعدها این حکم را بد تعبیر کرده و بدینصورت درآورده‌اند.

علاوه بر دایرةالمعارف‌هایی که ذکر آنها در متن آمده است کتب زیر منبع اطلاعات این مقاله میباشد.

- 1— Glass, Norman: Journey to the Orient. London. 1972.
- 2— Herbault, François: Introduction et notice chronologique au «Voyage en Orient». Ed. Julliard. Paris 1964.
- 3— Hitti, K. Philip: The Origine of the Druze people and religion with extracts from their sacred writings. New York, Clumbia University Press. 1928.
- 4— Nerval, Gérard de: Voyage en Orient, Oeuvres, Texte établi, annoté et présenté par Albert Béguin et Jean Richer Bibliothèque de ta Pléiade. Paris 1956.
- 5— Rouger, Gilbert: texte établi et annoté par. «Voyage en Orient» Collection nationale des Classiques françaises. Ed. Richelieu. 1950.
- 6— Sacy, Silvestre de: Chrestomathie arabe. 1806.
- 7— Sacy, Silvestre de: Exposé de la religion des Druzes tiré des livres religieux de cette secte, et précédé d'une introduction et de la vie du Khalife Hakem Biamr-Allah. Paris. 1838. T.I. et T. II.
- 8— Volney: Voyage en Egypte et en Syrie publié avec une introduction et des notes par Jean Gaulmier. Paris 1959.



اولین صفحه کتاب الفصحی الخفی تألیف حمزه یکی از باارجمت‌ترین آرازمینیان که در مذهب دروز
«تقل از کتاب هیتی»

الحمد لله الذي جعل
الدين والسياسة
 توكلت على مولانا العالم الممان...
 الزمان ملحد ملولانا مظهر الكليات...
 العقليات منيع الانوار والصفات...
 عليا لذواي جلي كذا...
 وسلامه وسنواته ونواحي...
 بخياره علي عبده الذي...
 وجعله منقادهم من العبي...
 الناطق بالبيان...
 لثقتهم من التبرك...
 الموحدين ملولانا العالم...
 انك شابت متوردة...
 عن الوجود...

اولین صفحه از کتاب الجزء اول تألیف بهاء الدین یکی از بارج ترین کتب مقدس دروز.
 «نقل از کتاب هیتی»

کتابخانه مدرسه...